

تعطیلات در ایران: در ستایش بطالت

محمد قائد

در روزهای آخر اسفند سال ۱۳۵۸، در میان غریب درودها و مرگ‌برها، در جاهایی دسته‌های دانش‌آموزان هنگام خروج از مدرسه داد می‌زدند: "تعطیلی پنج‌روزه — توطئه آمریکاست". این شعار در پاسخ به تصمیم شورای انقلاب بود که تعطیلات عیدانه مدارس به پنج روز کاهش یابد. در عمل، محصلها تا روز چهاردهم فروردین سر کلاس حاضر نشدند و دیگر کسی درباره آن مصوبه حرفی نزد.

روی یک سیستم با چه شیوه‌هایی می‌توان کار کرد تا به شکل دلخواه درآید؟ وقتی دستگاهی (مثلاً یک تلویزیون از نوعی کاملاً جدید) می‌خریم، می‌توان به‌جای مراجعه به کتابچه راهنما هر دکمه را به چپ و راست چرخاند و با کلیدها آن قدر بازی کرد تا صدایی از آن در آید و تصویری پدیدار شود. در این شیوه، فرد بدون نیاز به داشتن درکی نظری از سیستم قادر است به آن مسلط شود، زیرا کنترل سیستم برای فردی با هوش متوسط و اطلاعات متعارف طراحی شده است.

در مقابل، چنانچه فرد میل داشته باشد خانه بسازد، یا فرم بینی و ظاهر دندانهای خود را همزمان عوض کند، برای هر یک از این کارها نیاز به طراحی کلی بر اساس درکی جامع است. کلیت یک ساختمان را نمی‌توان به‌آسانی و بدون خراب‌کردنش تغییر داد. در تغییر سیمای انسان نیز جراحان چنانچه بدون درکی دقیق از هندسه، آناتومی و فیزیولوژی و در برابر داشتن طرحی غایی به‌عنوان الگو به ایجاد تغییر در شکل بینی و ترتیب قرارگرفتن دندانهای فرد پردازند، آن مجموعه و فک شاید قابل دستکاری مجدد نباشد. برخورد نوع اول تجربی و برپایه آزمایش و خطاهایی تکرارپذیر، و طرز کار دوم مبتنی بر نظریه و دارای نتایجی ماندگار است. آیا می‌توان دکمه‌های جامعه را محض امتحان چرخاند تا تصویر ابتدا کمی تیره‌تر و سپس کاملاً واضح شود، یا باید پیشاپیش مشخص کرد که دقیقاً چه نوع تصویری می‌خواهیم؟ ما در تلاش برای تغییر این جامعه در یک صد سال گذشته بیشتر به کدام از این دو شیوه عمل کرده‌ایم؟

مجله **کاوه** در دهه ۱۹۲۰ در برلن در «برنامه عمل برای مدرنیزاسیون» تقریباً روی هر چیز قابل تصویری در فرهنگ و جامعه ایران دست می‌گذارد و به تغییر آن فتوا می‌دهد. آن برنامه خواهان تغییر در تمام جهات و جنبه‌های افکار و رفتار این ملت می‌شود، شاید جز در زبان مادری‌اش، آن هم لابد به این سبب که با بخشنامه قابل تعویض به زبانهای اروپایی نیست.^۱ امروز که به آن مانیفست و امثال آن نگاه می‌کنیم، انگار نه انگار که صد سال گذشته است. آش همان و کاسه همان. بی‌سبب نیست که میل به وررفتن با تمام جهات و جنبه‌های جامعه

^۱ "تعلیم عمومی و خودکشی برای عمومیت آن، نشر کتب مفیده و ترجمه کتب فرنگی، ترویج فوق‌العاده و خیلی زیاد از انواع ورزشهای بدنی به ترتیب اروپایی، اعلام جنگ بی‌امان بر ضد تریاک و وافور، حفظ زبان ملی یعنی فارسی از فساد، جنگ بر ضد تعصبات جاهلانه و مساوات تامه حقوق پیروان مذاهب مختلفه، حفظ استقلال ایران، جنگ شدید و آتشین بر ضد دروغ، برانداختن صفت خبیثه اسباب‌چینی و دیپلوماسی که اخیراً بدبختانه در زیر این عنوان در ایران شایع شده، برانداختن رسم ننگین عشق غیرطبیعی که از قدیم‌الایام یکی از بدترین رذایل قوم ما بوده و یکی از موانع عمده تمدن است، جنگ بر ضد شوخی و هزل و مبالغه و یاوه‌سرایی و پرگویی و سعی در ایجاد خصلت جدی‌بودن در میان مردم ایران، و احیای سنن و رسوم مستحسنه قدیمه ملی ایران."

و فرهنگ در همه ما تا این حد قوی مانده است.

از جمله نکاتی که در چند سال گذشته موضوع بحث شده تعطیلات است. کسانی می‌گویند تقویم هیچ کشوری تا این اندازه پر از تعطیلات نیست. چنانچه چهارشنبه در ایران تعطیل باشد، طی نزدیک به دو هفته کاری، ارتباط ایران با جهان سیاست و بازرگانی به یک دوشنبه و سه‌شنبه محدود خواهد شد زیرا شنبه و یکشنبه‌ها در سراسر غرب و شرق تعطیل است. تعداد روزهای تعطیل ایران، سوی جمع‌ها، به ۲۷ روز می‌رسد و اگر یکی از اینها نزدیک جمعه قرار گیرد بهمنی از تعطیلات سه و چهار روزه فرو خواهد ریخت (اصطلاح «بین‌التعطیلین» حاصل همین تقارن فرخنده است). منتقدان می‌گویند باید به این وضع پایان داد و فقط چند روز تعطیلات ملی و همزمان و سراسری، ترجیحاً در گرم‌ترین روزهای تابستان، در نظر گرفت.

اما بحث که به تجدیدنظر در روزهای تعطیل می‌رسد، اختلافهای خرده‌فرهنگ‌ها عیان می‌شود. برخی می‌گویند تعطیلات نوروز که برای افرادی به بیست روز هم می‌کشد بیش از حد طولانی است و بین دو تا پنج روز کفایت می‌کند. در مقابل، کسانی نظر می‌دهند که باید یا تولد فرد را تعطیل اعلام کرد یا وفات او را، نه هر دو را. از این گذشته، ماه رمضان را که کشور نیمه‌تعطیل است می‌توان دست‌کم معادل پانزده روز تعطیلات به حساب آورد و قیمت‌ها پس از این ماه ناگهان صعود می‌کند تا رکود پیشین جبران شود. پس نوروزم به رمضان در.

یکی از مواردی که بحثی کاملاً فنی خودش را نشان می‌دهد (یا در واقع خودش را نشان نمی‌دهد) در تعیین عید فطر است. از آنجا که در ایران تقریباً هر موضوعی خودبه‌خود حاوی جنبه‌هایی سیاسی و اسرارآمیز است، این نکته بدیهی اغلب نادیده می‌ماند که در نخستین روز هر ماه قمری، هلال ماه نو در نیمه شمالی ایران مدتی بسیار کوتاه‌تر از آن دیده می‌شود که بتوان اسم آن را یک روز کامل گذاشت. همچنان که صبح هر روز در دهلی زودتر از تهران، و در تهران زودتر از پاریس شروع می‌شود، شروع ماه قمری در آستارا نسبت به بندرعباس تأخیر دارد.

با توجه به اینکه تقویم قمری (با ۱۱ روز اختلاف در سال) با تقویم خورشیدی هماهنگی پذیر نیست (و کسی که بنا به تقویم قمری ۹۱ سال سن دارد عرفاً ۸۸ ساله است) برای رفع مشکل تعطیل عید فطر و بگومگویی که هر سال کسالت‌آورتر از پیش می‌شود فقط یک راه وجود دارد: تعیین دو روز در تقویم رسمی به این مناسبت. از دهه ۱۳۰۰ که ایران دارای تقویم اداری شد عید فطر همواره روز دوم بود زیرا جایگاه قدرت و حکومت در نیمه شمالی ایران قرار دارد و می‌گذاشتند مردم نیمه جنوبی هر طور که دوست دارند در این باره عمل کنند. امروز که صدای بندرعباس هم به اندازه صدای آستارا شنیده می‌شود، در میان خلق اختلاف افتاده که عید فطر کدام روز است. اما روز واحدی وجود ندارد و مدارها و موقعیت زمین و ماه اجازه نمی‌دهد چنین روزی وجود داشته باشد. می‌بینیم که برای تنظیم مناسبات در جهت برابری اجتماعی، در مواردی باید شمار تعطیلات را افزایش داد.

جامعه از تعطیلات استقبال می‌کند اما نه از هر نوع تعطیلی برای هر کس. در سال ۱۳۴۲ برنامه دبیرستانها به این صورت در آمد که هر صبح به جای سه درس، چهار درس باشد و دو تا بعد از ظهر به فوق‌برنامه اختصاص یابد. در عمل، چون فوق‌برنامه‌ای وجود نداشت آن دو بعد از ظهر دبیرستانها تعطیل بود. و پدر و مادرها دوست ندارند بچه‌ها ول بگردند. مدرسه مسئول است چراغ علم و دانش را فروزان نگه دارد، اما پیش از این کار، موظف است بچه‌ها را در گوشه کناری جمع کند تا به خودشان و به دیگران و به اموال خصوصی و عمومی آسیب نرسانند. برنامه آزمایشی در سال تحصیلی بعد رها شد. سی سال بعد وقتی برنامه ترمی-واحدی راه انداختند باز هم فکر نکردند که بچه‌ها در ساعتهای تعطیل بین دروس باید کجا بروند و چه بکنند.

چه کسی از تعطیل بیزار است و این سر و صداهای مخالف از کجاست؟ در ایران چندین گروه بزرگ و مؤثر، کاری به تعطیلات ندارند و راه خودشان را می‌روند. اول، کشاورزان. دوم، کسانی که در کار ساخت و سازند. سوم، صنعت نفت. می‌ماند یک رشته پولساز دیگر، یعنی صنعت خودروسازی که اگر لازم ببیند و بازار داشته باشد نصف شب هم خط تولیدش را روشن نگه خواهد داشت.

بسته‌بودن مغازه‌ها و تعطیل‌بودن اداره‌های دولتی نه تنها زیانی به جامعه نمی‌رساند بلکه ممکن است جزو الطاف خفیه باشد زیرا رفت‌وآمد در شهرهای بزرگ ایران بیش از آنکه سودی برای کسی به همراه بیاورد باعث ضرر و زیان برای افراد و برای محیط زیست است. از معدود کسانی که شاید از کاهش رفت‌وآمد زیان ببینند دارندگان وسایل مسافرخش‌اند. حرکت این وسایل برای بسیاری از شهروندان مفید است اما جای تردید است که، در مجموع و خرج در رفته، برای اقتصاد ملی سودی در بر داشته باشد.

همچنان که اشاره شد، بیش از یک قرن است که ما هر دکمه و پیچی را در برابر خویش ببینیم می‌چرخانیم، به این امید که تصویر مطلوبی که در ذهنمان نقش بسته است روی پرده بیاید. صد سال پیش گمان می‌رفت ایجاد پارلمنت (به تقلید از بریتانیا) فوراً به تأسیس فابریک (به سبک آلمان) خواهد انجامید و مملکت یک‌شبه ترقی خواهد کرد. ایجاد پارلمنت وطنی، بیش از هر چیز، پرده از اختلافات برداشت؛ و تأسیس کارخانه نه تنها از نارضایی خلاق از وضع موجود نکاست، بلکه دامنه انتقادهای گسترش داد.

امروز صاحب کارخانه‌ها هستیم و پارلمانی داریم که بیا و ببین. الگوی ما دویی، سرمشق دویی مالزی، و مربی مالزی سنگاپور است. با این همه، همچنان در فکرم که چه باید کرد تا این فاصله (یعنی فاصله ایران و دویی) بیش از آنچه که هست نشود (دیگر رسیدن به پای مالزی و سنگاپور مطرح نیست). یکی از تفاوتها این است که چنان کشورهایی به اندازه ایران تعطیل نمی‌کنند. از این رو، می‌پنداریم بد نیست این یک کار را هم انجام بدهیم تا شاید معجزه‌ای رخ دهد.

کاهش تعداد تعطیلات (اگر واقعاً لازم باشد) به توافقی ۵۰-۵۰ میان خرده‌فرهنگ‌ها نیاز دارد اما چنین بحثی در میهن آریایی-اسلامی لاجرم با داد و فریادهای خشم‌آلود همراه خواهد بود. کسانی اعتقاد دارند شمار تعطیلات شرعی هنوز برای بزرگداشت شعائر کفایت نمی‌کند. چند سال پیش که مؤمنان در مجلس شورای اسلامی تصمیم گرفتند روز وفات امام هشتم را جانشین سالروز تولدش کنند، ناظران بدبین استنباط کردند هدف از این اقدام به هم‌ریختن کاسه‌کوزه مرفهان بیدردی است که از هر فرصتی برای گردش و تفریح و پیتزاخواری سوءاستفاده می‌کنند.

از سوی دیگر، کسانی اعتقاد دارند که، از جمله، بجاست روز مهرگان و روز قبل یا بعد از شب یلدا هم تعطیل باشد تا بتوان عنعنات ملی را بیشترگرامی داشت. در صف‌آرایی عاشقان شعائر و هواداران عنعنات، تعطیل ۲۹ اسفند هم مانند چراغی در باد پت پت می‌کند و سرنوشت آن به قیام و قعود دیگری بسته است تا از صفحه تقویم حذف شود. در هر حال، چنین روزی، بدون مصوبه یا با مصوبه، تعطیل خدایی است، حتی اگر سال کیسه باشد.

مضمون مقاله‌ای از برتراند راسل با عنوان «در ستایش بطالت» (۱۹۳۲) بسط این نظر است که در شرایط کنونی و با دستگاههای امروزی، چهار ساعت کار در روز برای تأمین نیازهای مردم در جوامع صنعتی کفایت می‌کند.^۲ راسل، همانند بسیاری از روشنفکران هموطنش و نیز در سراسر غرب، در آن دهه ستایشگر

^۲ گرچه در مدارس ایران به اندازه سالهای دهه ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ شعار کار و کوشش و تقبیح سربار جامعه بودن رواج ندارد، مترجم این مقاله، شاید برای جلوگیری از شائبه بدآموزی، عنوان آن (*In Praise of Idleness*) را به «در ستایش فراغت» تغییر داده است.

پیشرفتهای اتحاد شوروی بود. با این همه، در مقاله‌اش می‌پرسد چرا در نخستین جامعه سوسیالیست و مترقی جهان، همچون جوامع سنتی طی قرون، مردم را به خردکاری وا می‌دارند.

می‌نویسد اغنیا طی تاریخ اصرار داشته‌اند به فقرا بقبولانند که کار ذاتاً برای آدمیزاد خوب است و اوقات فراغت و تعطیل به درد خلاق نمی‌خورد، در حالی که ذره‌ای به این حرف اعتقاد نداشته‌اند چون طعم شیرین زندگی در بطالت و برخورداری مداوم از فراغت را چشیده‌اند. به نظر نویسنده انگلیسی، کارکردن ضرورتی است ناخوشایند، نه فضیلتی مطبوع، و چه بهتر که فقط در حد نیاز انجام گیرد.

راسل، مانند بسیاری از مردم خوشبین آن عهد، گمان می‌کرد مسائل اقتصادی چنان یکی پس از دیگری حل و رفع شده‌اند که جای تعجب دارد چرا در جوامع سرمایه‌داری یکی اضافه‌کاری می‌کند و برای یکی کار نیست. گذشته از این نوع ساده‌بینی که در آن روزگار رایج بود، روی نکته‌ای انگشت می‌گذارد که همچنان قابل دفاع است: خلاقیت انسان زمانی شکوفا می‌شود که اوقات فراغت کافی برای تأمل داشته باشد، وگرنه پس از روزی چهارده ساعت بیل‌زدن تنها کاری که از قربانی برمی‌آید این است که بیفتد و به خوابی سنگین فرو برود. می‌نویسد حتی آزادی کارگران از بردگی را کسانی پی ریخته‌اند که از فراغت و فرصت فکرکردن برخوردار بوده‌اند.

در نگاهی کلی به اوضاع و احوال ایران، جای تأمل دارد که چرا ناخرسندی از شمار تعطیلات هم به فهرست دور و دراز نارضایی‌ها افزوده شده است. شاکیان قاعدتاً باید در صف کسانی باشند که دنبال کار می‌گردند و از تعطیلات و بیکاری دلخورند (اشاره کردیم که در فعالیتهای اقتصادی واقعی، تعطیلات لزوماً به معنی رکود نیست). اما می‌بینیم برخی اهل اداره و مدرسه و دانشگاه هم در شمار منتقدانند. در اداره‌ها برای انجام چه کارهایی وقت کم دارند و با افزایش روزهای کاری چه تحولی ممکن است روی دهد؟ تقریباً از همه می‌شنویم که محل کارشان آکنده از علافی است، اما همان‌گونه مدعی است که شخصاً و استثنائاً مثل خردکار می‌کند. گذشته از همه چیز، واداشتن محصل و دانشجو به حضور در سر کلاس درس در روز پنجم فروردین به یقین از ناممکن هم ناممکن‌تر است، هرچند که تعطیلات عید نوروز برای بسیاری از آنها — و بسیاری از خلاق — روزهایی است سراسر بیهودگی، خمیازه، کسالت، تخمه‌شکستن و انتظار برای پایان آن.

با این همه، شاید نیازی واقعی به کاستن از شمار تعطیلات وجود داشته باشد، یا شاید چنین احساسی رفته‌رفته شکل می‌گیرد. یک طرف بحث، میل به دستکاری کلیدها و دکمه‌ها به امید تحولی نجات‌بخش است. طرف دیگر، موضوع وقت و مفهوم زمان است. در اردیبهشت سال ۱۳۸۰، فیدل کاسترو که برای دیداری رسمی به تهران آمده بود برای دریافت دکترای افتخاری در دانشگاه تربیت مدرس حضور یافت. هنوز بیش از ۴۵ دقیقه صحبت نکرده بود که میزبانان نگران شدند مبدا کاسترو، مثل کاری که در کوبا می‌کند، بخواهد هفت‌هشت ساعت به سخنرانی ادامه بدهد. از این رو، یادداشتی برای او فرستادند. کاسترو که مرد صریحی است پشت میکرفن گفت: «در ایران همه چیز هست. تنها چیزی که پیدا نمی‌شود وقت است چون کاغذ می‌فرستند که زود تمام کن.» اگر رهبری که مردمش را به هرچه بیشتر کارکردن تشویق می‌کند معتقد است در ایران وقت پیدا نمی‌شود و این مردم برای شنیدن هفت ساعت سخنرانی وقت ندارند لابد تشخیص خطا نیست.

هر چیزی را می‌توان به تدریج اندکی بهتر کرد. اما در شرایطی که میلیونها احتمال ناشی از یک تغییر اجتماعی را نمی‌توان پیش‌بینی کرد، حداقل کاری که از صاحب‌نظران برمی‌آید این است که احساس خویش را نادیده نگیرند. فرد اگر حرفی را صادقانه و از روی احساس قلبی‌اش بزند و حتی اشتباه کند (مثل راسل که

حرفش را سراسر درست نمی‌دانیم اما همچنان از خواندن نوشته‌اش لذت می‌بریم) بهتر است تا پیچیدن نسخه‌هایی بخشنامه‌وار بنا به مصلحت و موج و مد. ایران در صد سال آینده ممکن است شبیه مالزی بشود یا نشود. در هر حال، گاهی اندکی خلوت تر شدن خیابانهای ایران موهبتی است باصرفه که حتی نزد بی‌احساس‌ترین مدیران و اقتصاددانان باید خوشایند باشد.

□